

# ایک سدا ری

محمود نصیر

[ شرح حال شهید امیر سر لشکر  
شهید سدا ریار بہبودی ]

حدیث ماندگاری

جلد پانزدہم

انتشارات سورہ سبز

نویسنده: محمود نصر

ناشر: سوره سبز

ویراستار: شعاع الدین فلاح دوست

مدیر تولید: محسن صادق نیا

مدیر هنری: جیهه هنرهای زیبا-مجتبی صالحی

صفحه آرایی: آذر زینب طلابری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۴۰-۰۹-۱

قیمت: ۳۲۰۰ تومان



انتشارات سوره سبز

کلیه حقوق این اثر را محفوظ و نگه داشته است

- سرشناسه • نصر، محمود -
- عنوان و نام پدیدآور • یک عمر سرداری محمود نصر.
- مشخصات نشر • تهران: سوره سبز، ۱۳۹۰
- مشخصات ظاهری • ۱۴۴ ص.
- شابک • ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۴۰-۰۹-۱
- وضعیت فهرست نویسی • قیبا
- موضوع • جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ - شهیدان
- داستان های فارسی - قرن ۱۴
- رده بندی کنگره • ۱۳۹۰ ای ۴۲۸۲ ص/ ۸۳۴۲ PIR
- رده بندی دیویی • ۸۷۳ / ۶۲
- شماره کاتالوگ ملی • ۲۲۶۱۲۰۰

تلفن مراکز پخش:

۰۲۱ / ۲۶۲۰۲۹۴۷ - ۸

۰۹۱۲۵۱۳۱۲۶۸

Sooresabz@yahoo.com

# فهرست

۶	سخن ناشر
۱۰	پیشگفتار
۱۵	سخنی درباره شهید
۱۷	کودکی
۲۶	جوانی و ازدواج
۳۴	گارد شاهنشاهی
۴۴	زاهدان
۵۷	جنگ تحمیلی
۶۳	جنگ
۹۲	کمال
۱۱۹	شهادت
۱۳۰	روایت عکس ها

## سخن‌ناشر

سی سال پیش ... انگار همین دیروز بود که صدای ناسازی، نواخت آهنگ زندگی مان را که با ساز انقلاب تازه کوک شده بود، بر هم زد. صدای ناهنجاری که خواب کودکان مان را در آغوش مادران ترس دیده هراسان کرد.

به یاد صحنه‌های غریب زندگی در جشن مهرگان خرمشهر در جنگ و کوچ اجباری هم‌وطنان مان از آبادان سرسبز که با غرش هواپیماهای جنگنده و گلوله‌های خصم به عزا بدل شد.

وقتی اولین روز مهر سال ۱۳۵۹، با صدای جنگ چشم باز کردیم، جز آتش و دود، خاک و خون و گودال‌هایی که همسایگان بی‌گناه را در خودش می‌بلعید، چه دیدیم؟

انگار همین دیروز بود که آرامش از کوچه‌های مهرمان دامن کشید و صدای آژیر آمبولانس‌ها، سفیر مرگ را در خیابان‌های شهرهایمان همراهی می‌کرد. بچه‌هایی که صبح در میانه‌ی راه با رنگی پریده به خانه بازگشتند، در همان خانه یا در راه مدرسه زیر

خاک مدفون شدند و اگر زنده ماندند دیگر آن خانه و مدرسه را ندیدند.

خیلی ها پس از سال ها به نزدیکی پل خرمشهر که رسیدند ساعت ها میان کوچه های ویران شده و خیابان های بی پلاک سرگردان و متحیر ماندند. خیلی ها نتوانستند خانه هایشان را پیدا کنند، هیچ نشانه ای نبود. روی تلی از ویرانه ها نومیدانه با شک و تردید به دنبال گمشده ی خود می گشتند و کلامی برای نجوا با ویرانه ها نمی یافتند. از آن خانه های بزرگ با آدم های مهربان، تنها دیواری مخروب مانده بود، دیواری که روزگاری خانواده ای به آن تکیه داده بود.

چقدر به آن دیوارها خیره ماندند!

انگار چشم هایشان شهید شده بود!

راستی چه کسانی دیوارها را از دشمنی ها پاک کردم بودند؟

جنگ با همه ی چهره های سیاهش، سپیدی هایی هم داشت، گوشه ی بزرگی از آن سپیدی، نرسیدن های مردانی بود از جنس صفوی سُهی ها، هداوند میرزایی ها، شریف اشراف ها، حسین ادیبان ها، پرویز مدنی ها و ... که کوه وار و سینه ستبر برجسته ترین قانون فاحش جنگ را آفریدند که همانا شهادت نام داشت.

مردانی مرد و آشنای درد که آسیب‌ها سر رفتند و ترس از متلاشی شدن پیکرهایشان نداشتند. مردانی که در دامان پاک مادران دیروز متولد شدند، رشد کردند و حماسه‌ها آفریدند و اینک تنها یادی از آنان بر جای مانده، تازه اگر ...؟!

و ما که نمی‌خواهیم فراموش‌شان کنیم، رسالتی به قدر بضاعت‌مان بر دوش خود گذاشته‌ایم. باشد تا این نسل، نسل به اصطلاح خودشان "سوخته" آگاه شوند از تفاوت دیروز و امروزشان. دیروزی که دیگر نیست و امروزی که می‌شود دید و فهمید تا دنیایی را که دیگر هدف، دفاع، اندیشه و رنج‌های انسانی برایش مضحک، مرده و بی‌معناست.

نمی‌خواهیم تلنگر بیداری باشیم و قصد تحمیل هیچ تفکری را نیز به جامعه نداریم. تنها تعریفی است از "هست"‌هایی که مظلومانه زیر پوست عجیب و غریب زندگی امروز پنهان مانده‌اند.

"سوره سبز" با اقتدا به روان پاک شاهدان هشت سال دفاع و تحیت و احترام به صبوری و سکوت مردانه‌ی جانبازان بزرگوار که اینک پشت خاکریزهای "درد" سنگر گرفته‌اند ضمن تقدیر از زحمات امیر سرتیپ احمدرضا پوردستان (فرمانده نیروی زمینی ارتش)، سرهنگ ستاد مجتبی جعفری (رئیس سازمان ایشارگران

نزاچا)، سرهنگ شعاع الدین فلاح دوست و سرهنگ احمد حیدری، به قلم تنی چند از نویسندگان و کوشندگان نستوه امروز که عقده‌های‌شان را انشا کرده اند، به معرفی چند پیکر تشییع شده و تشییع نشده می‌پردازد که:

با سپاس از این عزیزان؛ دستانی سبز؛ روزگاری آبی؛ و خاطری آسوده برایشان آرزومند است.

انتشارات سوره سبز

www.ketab.ir

## شکمار

در طول زندگی بارها و بارها چیزهایی به ما داده می‌شود و بعد از مدتی باز پس گرفته می‌شود و یا امکانی را به دست می‌آوریم و از دست می‌دهیم. مرز بین داشتن و نداشتن بسیار باریک است. دارایی‌های ما هراندازه ذی قیمت باشند، باز هم بقای آن را تضمینی نیست؛ مگر آنکه واسطهٔ نزول برکات آسمانی بر روح و جان ما باشد. هر کدام از نعمتها و برکات خداوند به فراخور همت و توان و قدرشناسی، ما می‌تواند قسمتی از رسالت انسانی ما باشد؛ "اگر قدر بدانیم".

امکانات مادی برای ما مانا نیست. امکانات معنوی نیز به شرط آن که بهایش را بپردازیم، برایمان ماندنی هستند. به قول شهید بهشتی: "بهشت را به بها می‌دهند، نه به بهانه". هیچ قانونی هرچه محکم و مستدل، نمی‌تواند بر تصمیم و ارادهٔ پروردگار سایه افکند، یا مقدرات خداوند را زیر سیطرهٔ قدرت خود قرار دهد. وقوانین



الهی برای درست پیمودن راهی هستند، که قاعدهٔ انسانیت آن را مشخص می‌کند و خواهد کرد.

انسانها با اختیار بر زندگی خویش در این دنیا زندگی می‌کنند و راهشان را انتخاب می‌کنند. یزید با بهانه‌های بی اساس و پوچ و با توجیه‌های بی‌جه گانه بابت وسوسه‌های مادی دنیا، خود انتخاب کرد تا به خاندان پیامبر تعرض کند. حر نیز همانگونه درگیر ناچاری‌های گول زننده و توجیه‌های بی معنی شد اما در ادامه، راهی دیگر را برگزید و انتخاب کرد تا مردانه زندگی و مرگش را طی کند. پیشینیان و اقوام و نزدیکان حضرت محمد(ص) همه بت پرست بودند ولی حضرت محمد (ص) یکتا پرستی را انتخاب کرد.

همانطور که می‌دانیم برای تغییر شرایط نامناسب و ماندگاری شرایط بهتر، تلاشی بیشتر نیازاست. بهایی در خور بهتر بودن باید پرداخت. منظور من کیفیت است نه کمیت. هنگامی که یک جانباز سالهای سال مصائب یک تکه فلز سخت یا سختی تنفس به دلیل شیمیائی شدن و یا اثرات موج گرفتگی را با تمام سلول‌های بدن و اعماق روح و روانش تحمل می‌کند، یا زمانیکه جانبازی دیگر قسمتی از بدنش را برای آرمانی آسمانی اهداء می‌کند، وقتی است که انسانهایی جانشان را در جهت حفظ و پایداری ارزشهای ایشان می‌گذارند، همه و همه به انسانیت و ارزشهای انسانی و اخلاقی، بهایی بیشتر از جان و اعضای بدنشان داده اند.

اینکه عمری را سپری کنیم. کارکنیم. مال جمع کنیم. همسر و بچه داشته باشیم... ، آیا گویای انسانیت ماست؟

ما از نفس خدائیم، با کالبدی خاکی اما بسیار ظریف. با جانی حساس و مستعد کردن از قالب جسم. فراموش نکنیم از همان ابتدای زندگی، جان بزرگترین و با کیفیت‌ترین ودیعهٔ آسمانی به ما است و بدون آن زندگی ممکن نیست.

در گفتگوهای روزمره و شعارهای گمراه کننده و در مراودات زندگی امان، به طور مرتب و مکرر تصدق دیگران می‌رویم و در حد زبان حاضریم جانمان را برای دوستان و آشنایان بدهیم. اما تصور آن که به جانی برسیم تا خودمان را، وقف و یا قربانی آرامش و امنیت و حیثیت و ناموس و ... دیگران آشنا یا غریبه کنیم، کاریست که توصیه‌ش بسیار دردآور و انجامش ناممکن می‌شود.

درحقیقت ما فقط سعی کنیم، فراموشمان نشود برای آن چه هستیم، چه کسانی، چه بهائی، را پرداختند. که اگر شعور و درکی و رای دانستنمان باشد، احترام و ارزشی بالاتر از آن چه قائلیم، به آنها و خانواده هایشان می‌دهیم.

گذشتن از تعلقات فانی است، انسان را جاودانه می‌کند. این را تمام بزرگان گفته اند: "هر کسی که دلبستهٔ ابزار و وسایل و سرگرمی‌های فانی است، بعد از فرصت اندک زندگی همراه با تمام

آنها فنا می‌شود. ازما تنها نامی بر جا می‌ماند. خوشا به حال آنان که نامی نیک در میان آیندگان دارند." در عوض بقاء، شایسته درجه‌ی اعلای کسانی است که به اصول جاودانگی پایبند می‌مانند.

روزگار می‌گذرد و ممکن است ارزشها در نگاه مردم به ضد ارزش بلبل شوند؛ اما هر کس در سلامت عقل خود می‌داند چه چیز ارزشمند و چه چیزی فاقد ارزش است. واقعیت را نمی‌توان توجیه کرد، حقیقت را نمی‌توان مسکوت گذاشت.

چه اهمیتی دارد انسان هائی که ارزش خود را از دست داده‌اند و حتی در پی یافتنش پیر نیستند، اخلاقیات و انسانیت را چگونه می‌بینند؟ و یا چه درباره‌اش می‌گویند؟ اگر آدمهای سست عنصر، ارزشها و نگرشهای انسانی را نفی کنند، نه تنها آزار دهنده نیست، بلکه زیباست. اگر روزی وطن فروشان، عرق ملی شهدا را زیر سوال ببرند، جای تعجب نیست. وقتی خود آنان برای حفظ موطنشان حاضر نبودند لحظه‌ای تامل و تحمل کنند، در منخبله اشان هم نمی‌گنجد چگونه یک جوان با هزاران امید و آرزو به آینده‌ای که دوست دارد تجربه‌اش کند، در مقابل تیر و خمپاره و ترکش می‌ایستد تا یک وجب از مساحت وطنش را هم به دشمن ندهد؟ همیشه بر این باور بوده و هستم که اگر آدمهای بی قید و کوته فکر مشوق حرکت میهن پرستانه جوانان آن روزگار بودند، باید ناراحت

می بودیم. نباید آنها آزار دهنده می باشد، نه تکذیبشان. زیرا آنچه آنها نباید می کنند از ساحت انسانی خارج است.

به هر حال جوانان کشور ما روزی هم پیمان شدند تا مانع تسلط دشمن شوند. اینکه در میانشان نگرشهای مختلف و عقاید گوناگون وجود داشت، چیزی دور از ذهن نیست. اما همیشه بودند کسانی که در کنار انسانهای هدفمند و بصیرت پیشه قرار گرفتند، تا بر خلاف واقعیت موجود، خود را آن گونه که درست بود نشان دهند. احساس این بنده کوچکترین این است که شهدا بر خلاف برخی تصورات با خداوند بده بستان نکرده باشند، چون شهادت عرفانیست شبیه عشق که آنها به دست آوردند.

عرفانی که می گوید بدون انتظار و بی توقع، خود و تمام دارائیت را در باوری خالصانه تقدیم خداوند کنی. اما تنها عشق می تواند باعث شود انسانی همه داشته هایش را که بعضاً سخت به دست آورده پیشکش کند. نمی خواهم بگویم شهدا عشقشان را به نمایش گذاشتند، شهدا عشقشان را به پروردگار ثابت کردند و او آنان را نمونه، اسطوره و جاودانه ساخت تا دیگران ببینند، عشق حقیقی چیست و عاشق حقیقی کیست.

## سخنی درباره شهید

قهرمان ما انسان است.

انسانی که خطا و اشتباه نیز دارد. حسرت، حسادت، خشم و خشونت در او جریان دارد و بی عدالتی را می‌شناسد. کاسه صبرش لبریز می‌شود. گاهی ترسها و ضعفهایش بزرگتر و قوی‌تر از ایمانش، او را راهنمایی می‌کنند. گاهی آرمانهایش اجازه ظهور هیچ تردیدی را نمی‌دهند. ولی او راه تجلی انسانیت را پیدا می‌کند.

بدایار با قلبی پاک و زلال پیش می‌رود و چشم دلی بینا که در هر پرتگاه به کمک او می‌آید تا انجام می‌رساندش. او همتی بلند دارد که هدیه الهی است به صبوری‌ها و پشتکارش .

داستان زندگی بدایار خواندنی است، نه به این دلیل که اتفاقی شگرف و خارق العاده را برایتان بازگو کند بلکه بیشتر به این خاطر که قدرت درونی انسان پاک را در لحظه‌های سخت، شکستنده، پر اضطراب و حتی مرگبار به تصویر می‌کشد.